

Eugenic Interventions in Iran's Criminal Justice System: Assessing the Limits of Legitimacy in Light of Imamiyyah Jurisprudence and Fundamental Principles of Criminal Law

1. Mozghan Ghaffari Cherati: Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Kumars Kalantari*: Professor, Department of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran | Visiting Professor, Department of Law, Go.C., Islamic Azad University, Gorgan, Iran. Email: Kalantar@nit.ac.ir (Corresponding Author)
3. Reza Nasiri Larimi: Assistant Professor, Department of Law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran

ABSTRACT

Advances in genetic technologies and the expanding capacity to intervene in human biological characteristics have raised novel questions concerning the limits of the legitimate use of such technologies within the criminal justice system. The central question of the present study is whether eugenic interventions targeting individuals can be justified for the purposes of crime prevention or crime control on the basis of genetic characteristics or assessments of the risk of offending. Employing a descriptive-analytical method, this study examines the limits of the legitimacy of such interventions in light of the foundations of Imamiyyah jurisprudence and the fundamental principles of criminal law. The findings indicate that, within the framework of the examined jurisprudential foundations, although therapeutic genetic interventions may, in principle, be justified provided that the relevant conditions and requirements of Islamic law are observed, such permissibility cannot be extended to non-therapeutic genetic interventions undertaken for criminal justice purposes. This latter category of interventions faces significant constraints arising from principles such as human dignity, free will, the prohibition of harm, bodily integrity, and the limits of the public interest. From the perspective of criminal law, the principles of individual criminal responsibility, the presumption of innocence, legality, proportionality, and necessity likewise impose substantial restrictions on recourse to genetic interventions for criminal justice purposes. Accordingly, biological characteristics, genetic predispositions, or predictions of future risk cannot replace the requirements for establishing criminal responsibility or, by themselves, constitute a sufficient basis for justifying criminal justice intervention in individuals' rights. On this basis, the legitimacy of eugenic interventions for criminal justice purposes cannot be justified solely by reference to crime prevention, social interests, or the potential effectiveness of technology; rather, assessing their legitimacy requires the simultaneous observance of the requirements arising from the foundations of Imamiyyah jurisprudence, individuals' fundamental rights, and the fundamental principles of criminal law.

Keywords: eugenic interventions; criminal justice; Imamiyyah jurisprudence; criminal responsibility; genetic interventions; crime prevention; human dignity.

How to cite: Ghaffari Cherati, M., Kalantari, K., & Nasiri Larimi, R. (2023). Eugenic Interventions in Iran's Criminal Justice System: Assessing the Limits of Legitimacy in Light of Imamiyyah Jurisprudence and Fundamental Principles of Criminal Law. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 5(3), 285-307.

© 2023 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 09 September 2023

Revise Date: 11 November 2023

Accept Date: 18 November 2023

Publish Date: 11 December 2023



مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری ایران؛ ارزیابی حدود مشروعیت در پرتو فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری

۱. مژگان غفاری چراتی: دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، ساری، ایران
۲. کیومرث کلاتری*: استاد گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران | استاد مدعو گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان، گرگان، ایران. پست الکترونیک: Kalantar@nit.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. رضا نصیری لاریمی: استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری، ساری، ایران

چکیده

پیشرفت فناوری‌های ژنتیکی و گسترش امکان مداخله در ویژگی‌های زیستی انسان، پرسش‌های نوینی را درباره حدود مشروعیت بهره‌گیری از این فناوری‌ها در نظام عدالت کیفری مطرح ساخته است. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا می‌توان با هدف پیشگیری از جرم یا کنترل بزهکاری، مداخلات یوژنیک را نسبت به اشخاص، بر پایه ویژگی‌های ژنتیکی یا ارزیابی خطر بزهکاری، توجیه کرد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، حدود مشروعیت چنین مداخلاتی را در پرتو مبانی فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در چارچوب مبانی فقهی مورد بررسی، در حالی که مداخلات ژنتیکی درمان‌محور، با رعایت شرایط و موازن شرعی، اصولاً قابلیت توجیه دارند، این جواز قابل تسری به مداخلات ژنتیکی غیردرمانی با اهداف کیفری نیست و این دسته از مداخلات با محدودیت‌های مهمی در پرتو اصولی همچون کرامت انسانی، اختیار، منع اضرار، تمامیت جسمانی و حدود مصلحت عمومی مواجه‌اند. از منظر حقوق کیفری نیز، اصول شخصی بودن مسئولیت کیفری، برائت، قانونی بودن، تناسب و ضرورت، محدودیت‌های مهمی در برابر توسل به مداخلات ژنتیکی با اهداف کیفری ایجاد می‌کنند؛ به گونه‌ای که صرف ویژگی‌های زیستی، استعدادهای ژنتیکی یا پیش‌بینی خطر آینده را نمی‌توان جایگزین الزامات تحقق مسئولیت کیفری یا به‌تنهایی مبنای توجیه مداخله کیفری در حقوق اشخاص قرار داد. بر این اساس، مشروعیت مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری را نمی‌توان صرفاً با استناد به پیشگیری از جرم، منافع اجتماعی یا کارآمدی احتمالی فناوری توجیه کرد؛ بلکه ارزیابی مشروعیت آن‌ها مستلزم رعایت هم‌زمان الزامات ناشی از مبانی فقه امامیه، حقوق بنیادین اشخاص و اصول اساسی حقوق کیفری است.

واژگان کلیدی: مداخلات یوژنیک؛ عدالت کیفری؛ فقه امامیه؛ مسئولیت کیفری؛ مداخلات ژنتیکی؛ پیشگیری از جرم؛ کرامت انسانی.

نحوه استناددهی: غفاری چراتی، مژگان، کلاتری، کیومرث. و نصیری لاریمی، رضا. (۱۴۰۲). مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری ایران؛ ارزیابی حدود مشروعیت در پرتو فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۵(۳)، ۳۰۷-۲۸۵.

© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۲۰ آبان ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۷ آبان ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۲۰ آذر ۱۴۰۲

پیشرفت‌های شتابان علوم ژنتیک و فناوری‌های زیستی در دهه‌های اخیر، امکان مداخله در ساختار ژنتیکی انسان را بیش از هر زمان دیگری فراهم ساخته و افق‌های تازه‌ای را در حوزه پزشکی، سلامت و پیشگیری از بیماری‌ها گشوده است. توسعه فناوری‌هایی همچون ویرایش ژنوم، تشخیص ژنتیکی پیش از تولد و پزشکی شخصی‌سازی‌شده، اگرچه ظرفیت‌های گسترده‌ای برای درمان بیماری‌ها و ارتقای سلامت انسان ایجاد کرده‌اند، اما هم‌زمان پرسش‌های مهمی را درباره حدود مشروعیت مداخله در ویژگی‌های زیستی انسان و دامنه اختیارات دولت و نهادهای عمومی در بهره‌گیری از این فناوری‌ها مطرح ساخته‌اند. در میان این پرسش‌ها، امکان استفاده از مداخلات ژنتیکی با اهداف کیفری، از جمله پیشگیری از جرم، کنترل بزهکاری یا اعمال مداخلات زیستی نسبت به بزهکاران، از حساسیت و پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است.

اندیشه بهره‌گیری از ویژگی‌های زیستی و وراثتی برای کنترل رفتارهای مجرمانه، هرچند پیشینه آن را می‌توان در برخی دیدگاه‌های مبتنی بر نقش عوامل زیستی در بروز رفتار مجرمانه و نیز تجربه‌های تاریخی جنبش‌های یوژنیک — به معنای اندیشه‌ها و سیاست‌های معطوف به اثرگذاری بر ویژگی‌های زیستی و وراثتی نسل‌های انسانی بر پایه مطلوب یا نامطلوب دانستن برخی صفات زیستی یا وراثتی — جست‌وجو کرد، با پیشرفت فناوری‌های ژنتیکی بار دیگر در قالبی نوین مطرح شده است. مصادیق این مداخلات را می‌توان از نمونه‌های تاریخی مانند عقیم‌سازی اجباری و محدودسازی حقوق باروری اشخاص بر پایه ویژگی‌های زیستی یا وراثتی، که در تجربه یوژنیک ایالات متحده و پرونده *Buck v. Bell* نمود برجسته‌ای یافت (Lombardo, 2008)، تا اشکال جدیدتر ورود اطلاعات و یافته‌های ژنتیک رفتاری به فرایندهای کیفری و ارزیابی رفتار مجرمانه مشاهده کرد (McSwiggan et al., 2017). امروزه برخی پژوهش‌ها از وجود زمینه‌های ژنتیکی مؤثر بر برخی الگوهای رفتاری سخن می‌گویند و همین امر، این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا می‌توان از یافته‌های ژنتیک رفتاری به‌عنوان مبنایی برای مداخلات پیشگیرانه در حوزه عدالت کیفری بهره گرفت یا خیر. به بیان دیگر، آیا دولت می‌تواند به استناد پیشگیری از جرم یا حفظ امنیت عمومی، مداخلاتی را در تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا ویژگی‌های ژنتیکی اشخاص اعمال کند؟

یوژنیک به معنای تاریخی و معاصر آن، در فقه امامیه به‌عنوان بابی مستقل و با همین عنوان مطرح نبوده است؛ بااین‌حال، مداخلات ژنتیکی نوپدید را می‌توان بر پایه اصول و قواعد فقهی موجود ارزیابی کرد. برآیند این مبانی نشان می‌دهد که فقه امامیه اصل مداخله ژنتیکی را مطلقاً منع نمی‌کند و مداخلات ژنتیکی درمان‌محور، در صورت برخورداری از منفعت درمانی عقلایی و فقدان ضرر شدیدتر و سایر موانع شرعی، مشروع‌اند؛ اما این جواز به مداخلات یوژنیک غیردرمانی با اهداف کیفری تسری نمی‌یابد (Ghanbarpour, 2024). بر این اساس، مداخلاتی که صرفاً با هدف پیشگیری از جرم یا کنترل بزهکاری و بر مبنای ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی اشخاص، متضمن تعرض به تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا سایر حقوق بنیادین آنان باشند، از منظر مبانی فقه امامیه مشروعیت ندارند.

بااین‌حال، ارزیابی کامل این مسئله را نمی‌توان صرفاً در قلمرو علوم زیستی یا پزشکی جست‌وجو کرد؛ زیرا مسئله مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری، مستقیماً با مبانی انسان‌شناختی فقه امامیه، اصول بنیادین حقوق کیفری و حدود مشروعیت مداخله دولت در حقوق و آزادی‌های اساسی افراد ارتباط پیدا می‌کند. از یک سو، فقه امامیه بر اصولی همچون کرامت ذاتی انسان، اختیار، مسئولیت فردی و حرمت تعرض ناروا به جسم و حقوق اشخاص تأکید دارد و از سوی دیگر، حقوق کیفری نیز بر پایه اصولی همچون شخصی بودن مسئولیت کیفری، اصل براءت، قانونی بودن و تناسب مداخلات کیفری استوار شده است. ازاین‌رو، ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک، مستلزم توجه هم‌زمان به هر دو حوزه فقه و حقوق کیفری خواهد بود.

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی توصیفی - تحلیلی، در پی آن است که مشروعیت مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری را در پرتو مبانی فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری مورد بررسی قرار دهد و حدود امکان توسل به این گونه مداخلات را تبیین کند. بر همین اساس، مقاله ابتدا به مفهوم و قلمرو مداخلات یوژنیک و تمایز آن‌ها از مداخلات ژنتیکی درمان‌محور می‌پردازد، سپس جهت‌گیری فقه امامیه در قبال مداخلات ژنتیکی درمانی و غیردرمانی و مهم‌ترین مبانی فقهی مرتبط با مشروعیت یا عدم مشروعیت این مداخلات را بررسی می‌کند و در ادامه، موضوع را از منظر اصول بنیادین حقوق کیفری مورد ارزیابی قرار می‌دهد تا حدود مشروعیت و امکان پذیرش سیاست‌های جنایی مبتنی بر مداخلات ژنتیکی روشن شود. جهت‌گیری پژوهش حاضر بر این مناسبت که مشروعیت مداخلات ژنتیکی درمان‌محور را نمی‌توان به مداخلات یوژنیک غیردرمانی با اهداف کیفری تسری داد و صرف استناد به پیشگیری از جرم یا مصلحت عمومی، برای توجیه مداخله در حقوق بنیادین اشخاص کفایت نمی‌کند.

مفهوم و قلمرو مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری

یوژنیک (Eugenics)، که در برخی متون فارسی از آن با تعبیری همچون «اصلاح نژاد» یا «به‌نژادی» یاد می‌شود، از جمله مفاهیمی است که در طول بیش از یک قرن، تحولات مفهومی و کارکردی گسترده‌ای را تجربه کرده است. اصطلاح Eugenics نخستین‌بار توسط فرانسیس گالتون مطرح شد و از واژه یونانی eugenes، به معنای «خوب‌زاده» یا «برخوردار از تبار مطلوب»، گرفته شده است. این مفهوم در آغاز ناظر بر مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و تدابیر با هدف بهبود ویژگی‌های وراثتی نسل انسان بود. گالتون با تأکید بر نقش وراثت در انتقال برخی ویژگی‌های انسانی، بر این باور بود که همان‌گونه که ویژگی‌های جسمانی از طریق وراثت انتقال می‌یابند، بسیاری از خصائص ذهنی، اخلاقی و توانایی‌های فردی نیز منشأ وراثتی دارند و از این رو، می‌توان با هدایت آگاهانه فرایند تولیدمثل بر ویژگی‌های نسل‌های آینده اثر گذاشت (Galton, 1907).

در ادبیات کلاسیک، معمولاً میان «یوژنیک مثبت» و «یوژنیک منفی» تمایز گذاشته می‌شود. یوژنیک مثبت ناظر بر تشویق تولیدمثل افرادی بود که برخوردار از ویژگی‌های مطلوب تلقی می‌شدند و افزایش انتقال این ویژگی‌ها به نسل‌های بعدی را دنبال می‌کرد؛ در مقابل، یوژنیک منفی بر جلوگیری یا محدود کردن انتقال ویژگی‌هایی متمرکز بود که نامطلوب یا موروثی تلقی می‌شدند و در تجربه تاریخی با اقداماتی همچون محدودیت‌های تولیدمثلی و عقیم‌سازی اجباری همراه شد. در ادبیات معاصر نیز مفهوم «یوژنیک لیبرال» یا اشکال نوین یوژنیک مطرح شده است که برخلاف الگوهای کلاسیک و دولت‌محور، بیشتر با انتخاب‌های فردی در زمینه تولیدمثل، انتخاب ویژگی‌های نسل آینده و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین ژنتیکی و تولیدمثلی پیوند دارد (Agar, 2004).

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که این اندیشه صرفاً در سطح نظری باقی نمانده است. یکی از شناخته‌شده‌ترین مصادیق یوژنیک منفی، سیاست عقیم‌سازی اجباری افرادی بود که بر اساس معیارهای زیستی و وراثتی، واجد صفات نامطلوب تلقی می‌شدند. در ایالات متحده، این سیاست در پرونده Buck v. Bell در سال ۱۹۲۷ نمود حقوقی برجسته‌ای یافت؛ جایی که دیوان عالی ایالات متحده قانون عقیم‌سازی یوژنیک ایالت ویرجینیا را در برابر ایرادات قانون اساسی مطرح‌شده در پرونده تأیید کرد و عقیم‌سازی اجباری کری باک را مجاز دانست (Lombardo, 2008). کری باک، زن جوانی بود که در مؤسسه‌ای دولتی در ویرجینیا نگهداری می‌شد و بر پایه ارزیابی‌های آن دوره، دارای ویژگی‌های ذهنی و وراثتی «نامطلوب» تلقی شده بود. دیوان عالی با پذیرش منطق حاکم بر قانون عقیم‌سازی ویرجینیا، مداخله دولت در قابلیت تولیدمثل او را تأیید کرد؛ رأیی که با عبارت مشهور قاضی هولمز مبنی بر اینکه «سه نسل از افراد کم‌توان ذهنی کافی است» به یکی از شناخته‌شده‌ترین

نمونه‌های قضایی یوژنیک در تاریخ حقوق آمریکا تبدیل شد (Lombardo, 2008). اهمیت این تجربه برای بحث حاضر در آن است که نشان می‌دهد چگونه ارزش‌گذاری ویژگی‌های زیستی و وراثتی می‌تواند از سطح یک ادعای علمی فراتر رود و به مبنایی برای طبقه‌بندی اشخاص و مداخله الزام‌آور دولت در تمامیت جسمانی و حقوق تولیدمثلی آنان تبدیل شود.

با وجود این، تقلیل مفهوم یوژنیک به سیاست‌های تاریخی عقیم‌سازی اجباری یا دیگر اشکال شدید مداخله، تصویری ناقص از این پدیده ارائه می‌دهد. تحولات علوم ژنتیک، فناوری‌های ویرایش ژن، تشخیص ژنتیکی پیش از تولد و فناوری‌های نوین تولیدمثل موجب شده است که مسئله یوژنیک در ادبیات معاصر در قالب‌های پیچیده‌تری مطرح شود (Agar, 2004). از این رو، در پژوهش حاضر، یوژنیک صرفاً به معنای استفاده از دانش یا فناوری ژنتیکی درباره انسان تلقی نمی‌شود، بلکه ناظر بر اندیشه‌ها و مداخلاتی است که با هدف اثرگذاری بر ویژگی‌های زیستی یا وراثتی افراد یا جمعیت و بر مبنای ارزش‌گذاری برخی ویژگی‌ها به عنوان مطلوب یا نامطلوب شکل می‌گیرند. بنابراین، صرف استفاده از یک عامل زیستی یا ژنتیکی برای یوژنیک دانستن یک مداخله کافی نیست؛ بلکه هدف و ماهیت مداخله، مبنای انتخاب یا طبقه‌بندی اشخاص، جایگاه ویژگی زیستی یا ژنتیکی در تصمیم‌گیری و آثار مداخله بر حقوق فرد نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

قلمرو این پژوهش تمامی کاربردهای فناوری‌های ژنتیکی را دربر نمی‌گیرد، بلکه به‌طور خاص ناظر بر مداخلاتی است که با هدف تحقق کارکردهای نظام عدالت کیفری، از جمله پیشگیری از جرم، کنترل بزهکاری یا اعمال مداخلات زیستی نسبت به بزهکاران، طراحی یا توجیه می‌شوند. بخش قابل‌توجهی از مداخلات ژنتیکی با اهداف درمانی، پیشگیری از بیماری‌های ارثی یا ارتقای سلامت افراد انجام می‌شود و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن‌ها تابع قواعد خاص فقه پزشکی و حقوق سلامت است. مسئله اصلی زمانی شکل می‌گیرد که مداخله ژنتیکی از قلمرو درمان خارج شده و ویژگی زیستی یا ژنتیکی شخص به مبنایی برای پیش‌بینی بزهکاری، طبقه‌بندی افراد یا اعمال مداخلات محدودکننده با اهداف سیاست جنایی تبدیل شود. در چنین وضعیتی، مسئله دیگر صرفاً یک اقدام پزشکی یا ژنتیکی نیست، بلکه با اعمال قدرت عمومی بر تمامیت جسمانی و حقوق بنیادین اشخاص پیوند می‌یابد و ارزیابی مشروعیت آن مستلزم رجوع هم‌زمان به مبانی فقه امامیه، اصول بنیادین حقوق کیفری و معیارهای کرامت انسانی است.

بر این اساس، مقصود از «مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری» در این مقاله، آن دسته از سیاست‌ها و اقداماتی است که با هدف پیشگیری از جرم، کنترل بزهکاری یا کاهش انتقال ویژگی‌های ژنتیکی مفروض مرتبط با رفتارهای مجرمانه، ویژگی‌های زیستی یا وراثتی اشخاص را مبنای انتخاب، طبقه‌بندی یا مداخله در تمامیت جسمانی و حقوق تولیدمثلی آنان قرار می‌دهند. این دسته از مداخلات، افزون بر آنکه پرسش‌هایی بنیادین درباره حدود اختیارات دولت در مداخله نسبت به بدن انسان مطرح می‌سازند، اصول بنیادین حقوق کیفری، از جمله اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری، اصل برائت، اصل قانونی بودن، اصل تناسب و ضرورت و اصل احترام به اراده و اختیار اشخاص را نیز با چالش مواجه می‌کنند. از همین رو، ارزیابی مشروعیت این مداخلات صرفاً با اتکا به یافته‌های علوم زیستی امکان‌پذیر نیست، بلکه مستلزم بررسی توأمان مبانی فقهی، اصول حقوق کیفری و سیاست جنایی است.

تمایز مداخلات ژنتیکی درمان‌محور از مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری

گسترش فناوری‌های نوین ژنتیکی، به‌ویژه در حوزه ویرایش ژن، تشخیص ژنتیکی و پزشکی شخصی‌سازی شده، مرز میان مداخلات ژنتیکی درمان‌محور و مداخلات ژنتیکی با اهداف غیردرمانی را بیش از گذشته با ابهام مواجه ساخته و توجه حقوق‌دانان، متخصصان اخلاق زیستی و اندیشمندان فقه را به خود جلب کرده است. هرچند هر دو دسته از این مداخلات ممکن است با تغییر یا اثرگذاری بر ساختار ژنتیکی انسان

همراه باشند، اما از حیث هدف، مبنای مشروعیت و آثار حقوقی، تفاوت‌های بنیادینی میان آن‌ها وجود دارد. از این‌رو، تمایز میان این دو حوزه، مقدمه‌ای ضروری برای تحلیل مشروعیت مداخلات یوژنیک در نظام عدالت کیفری به شمار می‌رود (Buchanan et al., 2000). مداخلات ژنتیکی درمان‌محور ناظر بر اقداماتی است که با هدف درمان بیماری، پیشگیری از بروز اختلالات ژنتیکی یا حفظ سلامت فرد انجام می‌شوند. در این دسته از مداخلات، وجود هدف و منفعت درمانی، یکی از مبانی اصلی توجیه مداخله محسوب می‌شود و رضایت آگاهانه، ارزیابی سود و زیان و رعایت موازین مربوط به حفظ جان و سلامت انسان نیز در مشروعیت آن نقش اساسی دارند. از منظر فقه امامیه نیز، استفاده از فناوری ژنتیکی برای درمان یا پیشگیری از بیماری، صرفاً به دلیل ایجاد تغییر در ساختار زیستی انسان ممنوع تلقی نمی‌شود و چنین مداخلاتی، در صورت برخورداری از منفعت درمانی معتبر و رعایت موازین شرعی، رضایت معتبر و عدم ورود ضرر قابل‌اعتنا، اصولاً قابلیت توجیه فقهی دارند. باین‌حال، این حکم به معنای جواز مطلق هرگونه مداخله ژنتیکی نیست و مشروعیت هر مداخله باید با توجه به هدف، ضرورت، میزان منفعت و ضرر و آثار آن بر شخص و، در موارد قابل انتقال، بر نسل‌های آینده ارزیابی شود (Al-Bar & Chamsi-Pasha, 2015).

از مصادیق مداخلات ژنتیکی درمان‌محور می‌توان به ژن‌درمانی با هدف درمان یا پیشگیری از بیماری و مداخلات ژنتیکی معطوف به پیشگیری یا درمان بیماری‌های وراثتی اشاره کرد. در این موارد، مداخله ناظر بر رفع بیماری، کاهش رنج بیمار یا پیشگیری از بروز اختلال ژنتیکی است و ویژگی ژنتیکی شخص نه به‌عنوان معیاری برای ارزش‌گذاری او، بلکه به‌عنوان موضوع تشخیص، پیشگیری یا درمان مورد توجه قرار می‌گیرد (Ghanbarpour, 2024). همچنین، غربالگری ژنتیکی و تشخیص پیش از تولد می‌تواند با اهداف تشخیصی و پزشکی انجام شود؛ هرچند مشروعیت و ارزیابی این کاربردها تابع هدف، آثار مداخله و رعایت الزامات مربوط به حقوق و کرامت انسانی است. از این‌رو، آنچه این دسته از کاربردها را از مداخلات یوژنیک متمایز می‌سازد، صرف استفاده از فناوری ژنتیکی نیست، بلکه هدف درمانی یا پیشگیرانه و نحوه به‌کارگیری ویژگی ژنتیکی در فرایند مداخله است.

در مقابل، مداخلات یوژنیک صرفاً در پی درمان بیماری موجود یا پیشگیری از اختلال ژنتیکی نیستند، بلکه با هدف اثرگذاری بر ویژگی‌های زیستی یا وراثتی افراد یا نسل‌های آینده و بر پایه مطلوب یا نامطلوب دانستن برخی صفات شکل می‌گیرند. در الگوهای کلاسیک، این هدف ممکن است در قالب تشویق انتقال صفات مطلوب یا جلوگیری از انتقال صفات نامطلوب تحقق یابد و در اشکال جدیدتر نیز با انتخاب یا تغییر برخی ویژگی‌های نسل آینده پیوند پیدا کند. بر همین اساس، یوژنیک در ادبیات کلاسیک بیش از آنکه یک رویکرد درمانی تلقی شود، برنامه‌ای برای بهبود ویژگی‌های وراثتی انسان از طریق مداخله در فرایند تولیدمثل و انتقال صفات ژنتیکی به شمار آمده است (Kevles, 1985).

مصادیق مداخلات یوژنیک را می‌توان در طیفی از اقدامات تاریخی و معاصر مشاهده کرد. در شکل کلاسیک و منفی آن، عقیم‌سازی اجباری و محدودسازی حق تولیدمثل اشخاصی که بر پایه معیارهای زیستی یا وراثتی دارای صفات «نامطلوب» تلقی می‌شدند، از روشن‌ترین مصادیق به شمار می‌رود (Kevles, 1985). در اشکال جدیدتر، مسئله می‌تواند در قالب بهره‌گیری از فناوری‌های ژنتیکی و تولیدمثل برای انتخاب یا تغییر ویژگی‌های نسل آینده و گزینش صفات بر مبنای مطلوب یا نامطلوب دانستن آن‌ها مطرح شود (Agar, 2004). باین‌حال، صرف استفاده از روش‌های تشخیص، انتخاب یا مداخله ژنتیکی برای یوژنیک دانستن یک اقدام کافی نیست؛ بلکه زمانی می‌توان از نزدیکی آن به

منطق یوژنیکى سخن گفت که ویژگی‌های زیستی یا وراثتى بر پایه معیارهای ارزشی به مطلوب و نامطلوب تقسیم شده و این ارزش‌گذاری مبنای انتخاب، حذف، محدودسازی تولیدمثل یا تغییر صفات قرار گیرد.

بنابراین، تمایز میان مداخله درمان‌محور و مداخله یوژنیکى صرفاً یک تفکیک اصطلاحی نیست، بلکه در ارزیابی مشروعیت آن‌ها اثر مستقیم دارد. وجود هدف درمانی و منفعت مستقیم برای بیمار می‌تواند، با رعایت شرایط یادشده، مبنایی برای توجیه مداخله ژنتیکی فراهم آورد؛ اما چنین توجیهی را نمی‌توان به مداخلاتی تسری داد که هدف اصلی آن‌ها درمان شخص نیست و ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی را برای دستیابی به اهدافی خارج از درمان موضوع مداخله قرار می‌دهند. در نتیجه، مشروعیت احتمالی یک فناوری ژنتیکی در قلمرو درمان، به‌خودی‌خود مشروعیت استفاده از همان فناوری برای اهداف یوژنیکى یا سیاست جنایی را اثبات نمی‌کند و این دسته از مداخلات نیازمند مبنای مستقل و سخت‌گیرانه‌تری برای توجیه هستند.

این تمایز در حوزه حقوق کیفری اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند؛ زیرا هرگاه ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی اشخاص با هدف پیش‌بینی خطر بزهکاری، طبقه‌بندی افراد، پیشگیری از جرم یا اعمال سیاست‌های کترلی مبنای مداخله قرار گیرند، موضوع از قلمرو صرف حقوق پزشکی فراتر رفته و با سیاست جنایی و حدود اعمال قدرت عمومی پیوند می‌یابد. در چنین وضعیتی، پرسش اساسی دیگر تنها این نیست که آیا فناوری مورد استفاده از نظر پزشکی یا علمی کارآمد است؛ بلکه باید بررسی شود که آیا دولت می‌تواند به استناد حفظ نظم عمومی یا پیشگیری از جرم، در تمامیت جسمانی، آزادی‌های فردی یا حقوق بنیادین اشخاص مداخله کند و اساساً چنین هدفی تا چه اندازه می‌تواند مبنای مشروعی برای مداخله در بدن یا ویژگی‌های زیستی انسان فراهم سازد. پاسخ به این پرسش مستلزم توجه هم‌زمان به مبانی فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری است و از همین رو، مشروعیت مداخلات یوژنیکى در نظام عدالت کیفری نیازمند تحلیلی مستقل از مشروعیت مداخلات ژنتیکی درمان‌محور است.

مبانی فقهی مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخلات یوژنیکى

پیش از بررسی قواعد و اصول فقهی مؤثر در ارزیابی این مداخلات، باید میان اصل امکان بهره‌گیری از فناوری‌های ژنتیکی و مشروعیت کاربرد یوژنیکى آن‌ها تفکیک کرد. از منظر فقه امامیه، نمی‌توان از صرف ژنتیکی بودن یک مداخله، حکم به منع آن داد؛ چنان‌که مداخلات درمان‌محور، در صورت برخورداری از غرض عقلایی و درمانی، رعایت موازین شرعی، رضایت معتبر و فقدان ضرر ناموجه، می‌توانند قابلیت توجیه فقهی داشته باشند. با این حال، این قابلیت توجیه به مداخلات غیردرمانی و به‌ویژه مداخلاتی که با اهداف سیاست جنایی، پیشگیری از جرم یا کنترل بزهکاری انجام می‌شوند، قابل تسری نیست. در این دسته از مداخلات، ویژگی زیستی یا ژنتیکی شخص نه برای درمان بیماری، بلکه به‌عنوان مبنایی برای پیش‌بینی خطر، طبقه‌بندی، محدودسازی حقوق یا مداخله در جسم و حقوق تولیدمثلی او مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ از این رو، مشروعیت آن‌ها نیازمند توجیهی مستقل و منطبق با اصول و قواعد فقهی است و صرف استناد به مصلحت عمومی، پیشگیری از جرم یا کارآمدی احتمالی فناوری برای اثبات مشروعیت آن‌ها کفایت نمی‌کند.

بر این اساس، موضع این پژوهش آن است که فقه امامیه نه مستلزم منع مطلق همه مداخلات ژنتیکی است و نه مجوز عامی برای بهره‌گیری از آن‌ها در سیاست جنایی فراهم می‌کند. مداخلات ژنتیکی درمان‌محور می‌توانند با رعایت شرایط شرعی قابل پذیرش باشند، اما مداخلات یوژنیکى غیردرمانی با اهداف کیفری، هرگاه بر پایه ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی به محدودسازی حقوق، مداخله در تمامیت جسمانی یا حقوق

باروری اشخاص بینجامد، با محدودیت‌های فقهی جدی مواجه‌اند. ارزیابی این محدودیت‌ها در ادامه، بر پایه اصول کرامت انسانی، اختیار و مسئولیت، قاعده لاضرر، حدود تسلط بر نفس و بدن و ضوابط مربوط به حفظ نسل و مصلحت عمومی انجام می‌شود.

اصل کرامت ذاتی انسان؛ نخستین مبنای فقهی ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک

اصل کرامت ذاتی انسان، نخستین مبنای فقهی در ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک است. در منطق فقه امامیه، انسان صرف‌نظر از وضعیت جسمانی، سلامت زیستی، توانایی ذهنی یا ویژگی‌های ژنتیکی، واجد کرامتی ذاتی است که نمی‌توان آن را به سودمندی اجتماعی، کارآمدی زیستی یا قابلیت‌های وراثتی تقلیل داد. این نگرش، ریشه در آموزه قرآنی تکریم نوع انسان دارد و بر پایه آن، ارزش و منزلت انسان به ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی او وابسته نیست، بلکه امری ذاتی و غیرقابل سلب تلقی می‌شود (Tabatabaei, 1984a). از این منظر، هرگونه سیاست زیستی که کرامت ذاتی انسان را نادیده بگیرد و انسان را صرفاً به ابزاری برای تحقق اهداف اجتماعی یا زیستی تقلیل دهد، با مبانی اخلاق زیستی اسلامی، که بر کرامت انسان، عدالت، خیر عمومی و منع اضرار استوار است، ناسازگار خواهد بود (Sachedina, 2007).

در مداخلات یوژنیک، خطر اصلی آن است که ارزش انسان بر پایه معیارهایی بیرونی و متغیر، مانند سلامت ژنتیکی، توانایی تولیدمثل، احتمال بزهکاری یا مطلوبیت زیستی سنجیده شود. چنین رویکردی، کرامت انسان را از امری ذاتی به امری مشروط تبدیل می‌کند؛ در حالی که مبنای اسلامی کرامت، بر شأن نوعی انسان استوار است، نه بر کیفیت زیستی یا کارآمدی اجتماعی او (Andorno, 2009). از همین رو، مداخلات یوژنیک، به‌ویژه در مواردی که به محدودسازی حق فرزندآوری یا مداخله در تمامیت جسمانی اشخاص بینجامد، از منظر فقهی با چالشی جدی روبه‌رو است؛ زیرا کرامت، حقوق و رفاه فرد نباید فدای منافع صرفاً علمی یا اجتماعی شود (Andorno, 2009).

بنابراین، در نظام عدالت کیفری، صرف برخورداری از یک ویژگی زیستی یا ژنتیکی نمی‌تواند به‌تنهایی مبنای موجهی برای قرار دادن اشخاص در معرض محدودیت یا کنترل پیشینی باشد. اصل کرامت انسانی اقتضا می‌کند که حتی بزهکار یا فرد در معرض بزهکاری نیز به‌عنوان شخصی برخوردار از حق، اراده و امکان اصلاح نگریسته شود، نه آنکه صرفاً به دلیل ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی، در زمره افراد «نامطلوب» قرار گیرد. از این منظر، ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک در حوزه عدالت کیفری، پیش از هر چیز، مستلزم سنجش آن‌ها بر پایه اصل کرامت انسانی و پرهیز از سیاست‌های مبتنی بر طبقه‌بندی زیستی افراد است (Appleman, 2018).

اصل اختیار و مسئولیت انسان؛ مانع فقهی پذیرش جبر ژنتیکی

اصل اختیار، یکی از بنیادی‌ترین مبانی فقه امامیه در تبیین مسئولیت انسان و انتساب رفتارهای اختیاری به اوست. در این نظام فکری، انسان موجودی مختار و برخوردار از قدرت انتخاب تلقی می‌شود و استحقاق ثواب، عقاب و مسئولیت حقوقی و کیفری بر همین اختیار استوار است. از این رو، هرچند عوامل وراثتی، زیستی، روانی و محیطی می‌توانند در شکل‌گیری شخصیت و گرایش‌های رفتاری انسان نقش‌آفرین باشند، هیچ‌یک از این عوامل به‌گونه‌ای نیستند که اراده و قدرت انتخاب انسان را به‌طور کامل زایل سازند (Tabatabaei, 1984b). بر همین اساس، در فقه امامیه، تحقق مسئولیت شرعی و کیفری منوط به وجود اراده و اختیار است و صرف ویژگی‌های طبیعی یا ژنتیکی، به‌تنهایی مبنای انتساب مسئولیت یا سلب آن محسوب نمی‌شود (Tabatabaei, 1984b).

در فقه امامیه نیز، مسئولیت کیفری بر پایه اراده آگاهانه و انتساب رفتار مجرمانه به شخص استوار است. از این رو، هرچند عوامل طبیعی، زیستی یا ژنتیکی ممکن است در شکل‌گیری شخصیت و گرایش‌های رفتاری افراد نقش داشته باشند و حتی در شناخت شخصیت بزهکار یا طراحی سیاست‌های پیشگیرانه مورد توجه قرار گیرند، اما هیچ‌یک جایگزین عنصر اختیار نمی‌شوند و به‌تنهایی نمی‌توانند مبنایی برای سلب مسئولیت

کیفری یا انتساب پیشینی خطر مجرمانه به اشخاص باشند. به بیان دیگر، در تحلیل فقهی مداخلات ژنتیکی، میان تأثیرگذاری عوامل زیستی و تقلیل انسان به ویژگی‌های زیستی او باید تفکیک قائل شد؛ زیرا پذیرش نقش عوامل ژنتیکی در برخی ویژگی‌های انسانی، به معنای نادیده گرفتن کرامت ذاتی انسان یا تبدیل ویژگی‌های زیستی به مبنای ارزش‌گذاری درباره اشخاص نیست (Mortazavi-Rad et al., 2020). اهمیت این مبنا در موضوع مداخلات یوژنتیکی آنجاست که برخی رویکردهای معاصر ژنتیک رفتاری، با تکیه بر یافته‌های زیستی و وراثتی، درصدد بررسی نقش عوامل ژنتیکی در شکل‌گیری رفتارهای ضداجتماعی و گرایش‌های مرتبط با بزهکاری هستند (Baker et al., 2006). هرچند یافته‌های علمی ممکن است از وجود برخی زمینه‌های ژنتیکی مؤثر بر رفتار حکایت داشته باشند، اما این یافته‌ها نمی‌توانند به معنای نفی اختیار انسان یا تبدیل ویژگی‌های زیستی به مبنای انتساب مسئولیت کیفری باشند؛ زیرا در نگاه امامیه، مسئولیت انسان بر پایه اراده و انتخاب او استوار است (Tabatabaei, 1984b).

بر این اساس، اصل اختیار و مسئولیت انسان را باید یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در تحدید مشروعیت مداخلات یوژنتیکی با اهداف کیفری دانست. هنگامی که مسئولیت کیفری بر اراده و انتخاب آزاد استوار باشد، صرف وجود یک استعداد ژنتیکی یا احتمال آماری ارتکاب جرم، نمی‌تواند مجوزی برای مداخله در بدن، حقوق باروری یا تمامیت جسمانی افراد باشد. ازاین‌رو، سیاست‌های جنایی مبتنی بر کنترل ژنتیکی بزهکاری، پیش از آنکه با یافته‌های علوم زیستی سنجیده شوند، باید با مبانی فقه امامیه درباره اختیار، مسئولیت شخصی و عدالت کیفری مورد ارزیابی قرار گیرند.

قاعده لاضرر؛ محدودکننده مشروعیت مداخلات یوژنتیکی

قاعده «لاضرر و لااضرار»، یکی از مهم‌ترین قواعد فقه امامیه در تعیین حدود مشروعیت اعمال حقوق و مداخلات نسبت به اشخاص به شمار می‌رود. مفاد این قاعده آن است که شارع، حکمی را که مستلزم ورود ضرر ناروا و غیرمتعارف به اشخاص باشد، امضا نمی‌کند و هیچ‌کس نیز مجاز نیست در مقام اعمال حق یا اجرای اختیار خود، زیان ناموجهی بر دیگری یا حتی بر خویش وارد سازد (Mohaghegh Damad, 2003). ازاین‌رو، قاعده لاضرر در بررسی فقهی برخی مسائل نوپدید پزشکی، به‌ویژه موضوعات مرتبط با ناهنجاری‌های ژنتیکی، مورد استناد قرار گرفته و در ارزیابی تعارض میان منافع فردی و منافع عمومی، به‌عنوان یکی از مبانی فقهی مطرح شده است (Mousavi Rokni & Mousavi Rokni, 2014).

بر این اساس، مشروعیت مداخلات ژنتیکی را نمی‌توان صرفاً بر پایه امکان فنی آن‌ها ارزیابی کرد، بلکه آثار و پیامدهای آن‌ها بر حقوق، آزادی‌ها و منافع مشروع اشخاص نیز باید مورد توجه قرار گیرد. از منظر فقهی، قاعده لاضرر اقتضا می‌کند که مداخلات پزشکی و زیستی، در صورتی که برای دفع ضرر واقعی یا تأمین منفعت مشروع انجام شوند و خود مستلزم ورود ضرر ناروا نباشند، قابل بررسی و ارزیابی باشند؛ در مقابل، هرگاه چنین مداخلاتی موجب ورود زیان غیرمتعارف به اشخاص شوند، با محدودیت فقهی مواجه خواهند بود (Mousavi Rokni & Mousavi Rokni, 2014).

اهمیت این قاعده در موضوع مداخلات یوژنتیکی با اهداف کیفری از آن جهت است که در این دسته از مداخلات، مسئله اصلی نه درمان یک بیماری موجود، بلکه استفاده از یافته‌های ژنتیک رفتاری برای پیش‌بینی، ارزیابی خطر و احتمال بروز رفتارهای مجرمانه در آینده است. پژوهش‌های ژنتیک رفتاری در حوزه عدالت کیفری، امکان استفاده از اطلاعات زیستی برای ارزیابی «خطر آینده» و «استعداد زیستی» نسبت به رفتارهای خطرناک را مطرح کرده‌اند؛ امری که پرسش‌های اخلاقی و حقوقی مهمی درباره مسئولیت، پیش‌بینی و مداخله پیشگیرانه ایجاد

می‌کند (Berryessa & Cho, 2013). از این منظر، ضرری که در چنین مداخلاتی مبنای توجیه قرار می‌گیرد، غالباً ضرری احتمالی و مبتنی بر پیش‌بینی‌های آماری است، در حالی که مداخله در تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا ساختار ژنتیکی افراد، متضمن تأثیر مستقیم بر حقوق بالفعل آنان است. بنابراین، صرف احتمال ارتکاب جرم در آینده نمی‌تواند به‌تنهایی مجوز مداخله در حقوق بنیادین اشخاص تلقی شود (Mohaghegh Damad, 2003).

افزون بر این، در فقه امامیه قلمرو قاعده لاضرر تنها به آسیب‌های جسمانی محدود نمی‌شود، بلکه هرگونه ضرر ناروا نسبت به حقوق و منافع مشروع مورد حمایت شرع را نیز دربر می‌گیرد (Mohaghegh Damad, 2003). بنابراین، چنانچه مداخلات یوژنیک بدون ضرورت درمانی و صرفاً با هدف کنترل بزهکاری یا مدیریت جمعیت‌های خاص، به محدود شدن آزادی‌های فردی، حقوق باروری یا تمامیت جسمانی افراد بینجامد، چنین اقداماتی می‌توانند از منظر این قاعده محل ارزیابی فقهی قرار گیرند. در این فرض، قاعده لاضرر نه مبنایی برای توجیه این‌گونه مداخلات، بلکه یکی از مبانی فقهی در محدود ساختن مشروعیت آن‌ها خواهد بود.

بر این اساس، هرچند قاعده لاضرر می‌تواند در ارزیابی مداخلات ژنتیکی درمان‌محور، به‌ویژه در موارد دفع ضرر واقعی، نقش توجیهی ایفا کند، نمی‌توان از این کارکرد، جواز مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری را نتیجه گرفت؛ زیرا در این دسته از مداخلات، موضوع اصلی درمان بیماری یا دفع ضرر محقق نیست، بلکه مداخله در حقوق بنیادین اشخاص بر پایه احتمال وقوع رفتار مجرمانه در آینده مطرح می‌شود؛ احتمالی که به‌تنهایی نمی‌تواند مجوز نقض تمامیت جسمانی و کرامت انسانی باشد. ازاین‌رو، قاعده لاضرر را باید یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در تحدید مشروعیت سیاست‌های جنایی مبتنی بر مداخلات یوژنیک دانست (Mohaghegh Damad, 2003; Mousavi Rokni & Mousavi Rokni, 2014).

قاعده تسلط بر نفس و بدن؛ محدودیت فقهی مداخلات یوژنیک در تمامیت جسمانی اشخاص

هرچند قاعده تسلط در فقه امامیه عمدتاً در قالب قاعده مشهور «الناس مسلطون علی أموالهم» و در حوزه اموال مطرح شده است، در بحث از حدود اختیار انسان نسبت به نفس و بدن، برخی فقها تصریح کرده‌اند که تسری این قاعده به نفس، نیازمند ادله و مبانی مستقل است و نمی‌توان آن را صرفاً از قاعده سلطنت بر اموال استنباط کرد (Hakim, 1971). این بحث در ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک اهمیت اساسی دارد؛ زیرا مشروعیت هرگونه مداخله در ساختار ژنتیکی یا تمامیت جسمانی اشخاص، به تعیین حدود اختیار فرد نسبت به بدن خویش نیز وابسته است (Hakim, 1971). بر این اساس، مداخله در جسم و تمامیت زیستی اشخاص را نمی‌توان صرفاً بر پایه قاعده تسلط توجیه کرد، بلکه مشروعیت چنین مداخلاتی مستلزم بررسی سایر مبانی و محدودیت‌های شرعی، از جمله رضایت شخص، منع اضرار و احترام به نفس انسانی است (Aramesh, 2009).

قاعده تسلط، در کنار سایر مبانی فقهی ناظر بر حرمت تعرض به جسم انسان، در تبیین حدود مداخله در بدن اشخاص نقش مهمی ایفا می‌کند. از منظر فقه امامیه، مشروعیت مداخله در جسم انسان صرفاً با رضایت شخص اثبات نمی‌شود، بلکه باید سایر موازین و محدودیت‌های شرعی حاکم بر مداخله نیز رعایت شود. ازاین‌رو، ارزیابی مشروعیت مداخلات یوژنیک باید با لحاظ مجموعه‌ای از مبانی فقهی، از جمله احترام به تمامیت جسمانی، قاعده لاضرر و حدود اختیار انسان نسبت به بدن انجام شود.

اهمیت این قاعده در موضوع مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری، در تعیین حدود اختیارات دولت نسبت به بدن اشخاص نیز آشکار می‌شود. سیاست‌های یوژنیک غالباً با استناد به اهدافی نظیر پیشگیری از جرم، کاهش بزهکاری یا ارتقای سلامت نسل‌های آینده، مداخلاتی را در

حوزه تولیدمثل، ویژگی‌های ژنتیکی یا ساختار زیستی افراد تجویز می‌کنند (Katz & Abel, 1984). باین‌حال، از منظر فقه امامیه، تحقق اهدافی همچون حفظ نظم عمومی یا تأمین منافع اجتماعی، به‌تنهایی موجب زوال حقوق اشخاص نسبت به تمامیت جسمانی آنان نمی‌شود و مشروعیت هرگونه مداخله در بدن انسان، مستلزم وجود مجوز شرعی معتبر و رعایت سایر شرایط مقرر در فقه است. ازاین‌رو، صرف استناد به اهداف پیشگیرانه یا احتمال وقوع رفتار مجرمانه، برای توجیه مداخلات یوژنیک کفایت نمی‌کند.

این قاعده همچنین مانع آن است که اشخاص صرفاً به دلیل احتمال ارتکاب جرم یا برخورداری از برخی ویژگی‌های ژنتیکی، موضوع مداخلات پیشگیرانه قرار گیرند. هرچند یافته‌های علوم زیستی از نقش برخی عوامل ژنتیکی در شکل‌گیری گرایش‌های رفتاری و رفتارهای ضدا اجتماعی حکایت دارند (Baker et al., 2006)، اما از منظر فقه امامیه، این عوامل موجب سقوط حقوق بنیادین اشخاص نسبت به جسم و تمامیت وجودی آنان نمی‌شوند. ازاین‌رو، مداخلاتی همچون عقیم‌سازی اجباری، محدودسازی حقوق باروری یا سایر اشکال کنترل ژنتیکی، صرفاً بر پایه احتمال خطر آینده، با مبانی فقهی ناظر بر احترام به تمامیت جسمانی و حدود اختیار انسان نسبت به بدن سازگار نخواهد بود.

بر این اساس، قاعده تسلط را می‌توان یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در تحدید مشروعیت مداخلات یوژنیک دانست. هرچند این قاعده، مداخلات درمانی مبتنی بر رضایت و ضرورت را نفی نمی‌کند، اما اجازه نمی‌دهد که سیاست‌های جنایی، با هدف پیشگیری از جرم یا مدیریت خطرهای احتمالی، حق اشخاص بر جسم و تمامیت زیستی آنان را نادیده بگیرند. بدین‌ترتیب، همانند اصول کرامت انسانی، اختیار، مسئولیت و قاعده لاضرر، قاعده تسلط نیز از جمله مبانی فقهی است که از تقلیل انسان به موضوع مداخله و کنترل زیستی جلوگیری کرده و حدود مشروعیت مداخلات ژنتیکی در نظام عدالت کیفری را تبیین می‌کند.

حفظ نسل و مصالح عمومی؛ حدود استناد به مصلحت در توجیه مداخلات یوژنیک

حفظ نسل، یکی از مقاصد اساسی شریعت و از ارزش‌های بنیادین مورد توجه فقه اسلامی در تنظیم احکام مربوط به خانواده، نکاح، نسب و بقای جامعه انسانی به‌شمار می‌رود. بر این اساس، شریعت با وضع مجموعه‌ای از احکام و ضوابط، درصدد صیانت از نسل و حفظ نظام خانواده بوده و این مقصد را در شمار ضروریات خمس قرار داده است (Siyam & Zanki, 2018). در همین راستا، بسیاری از احکام فقهی، از جمله تشریع نکاح، منع اختلاط نسب، حمایت از تداوم نسل و ممنوعیت اقداماتی مانند اخته‌سازی یا تعقیم غیرضروری، بر مبنای حفظ نسل و صیانت از نسب استوار شده‌اند (Siyam & Zanki, 2018). باین‌حال، مفهوم حفظ نسل در فقه اسلامی صرفاً به صیانت از بقای زیستی انسان محدود نمی‌شود، بلکه حفظ نسب، استمرار نسل و تداوم جامعه انسانی را نیز دربر می‌گیرد؛ ازاین‌رو، احکام مربوط به نکاح، نسب و حمایت از خانواده نیز در راستای تحقق این مقصد شرعی ارزیابی می‌شوند (Al-Majmaei, 2022). بر این اساس، مفهوم حفظ نسل را نمی‌توان صرفاً به ارتقای کیفیت ژنتیکی جامعه یا حذف ویژگی‌های نامطلوب زیستی فروکاست؛ زیرا این مقصد در فقه اسلامی ناظر بر حفظ نسب، تداوم نسل و بقای جامعه انسانی است. همچنین، هرچند حفظ نسل و تأمین مصالح عمومی از اهداف مهم شریعت به‌شمار می‌روند، این اهداف در فقه امامیه از جایگاهی مطلق برخوردار نیستند و تحقق آن‌ها باید در چارچوب سایر اصول و قواعد شرعی صورت گیرد (Eftekhari, 2013). ازاین‌رو، صرف استناد به حفظ نسل یا مصالح عمومی، به‌تنهایی نمی‌تواند مجوز نقض حقوق بنیادین اشخاص یا توسعه دامنه اختیارات حکومت در مداخله نسبت به جسم و تمامیت زیستی آنان تلقی شود.

اهمیت این مبنا در موضوع مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری، زمانی آشکار می‌شود که چنین مداخلاتی با هدف پیشگیری از جرم، کاهش بزهکاری یا ارتقای سلامت نسل‌های آینده توجیه شوند (Katz & Abel, 1984). در این موارد، ممکن است ادعا شود که محدودسازی

برخی حقوق زیستی یا اعمال مداخلات ژنتیکی نسبت به افراد خاص، در نهایت به تأمین مصلحت عمومی و امنیت جامعه منجر خواهد شد. با این حال، از منظر فقه امامیه، استناد به چنین مصالحی به تنهایی برای اثبات مشروعیت این گونه مداخلات کافی نیست و ارزیابی آن‌ها باید در چارچوب سایر اصول و موازین شرعی صورت گیرد (Eftekhari, 2013). به بیان دیگر، مصلحت عمومی، هرچند یکی از معیارهای مهم در سیاست‌گذاری اجتماعی به شمار می‌رود، نمی‌تواند جایگزین سایر قواعد و اصول بنیادین فقه امامیه، از جمله حرمت تعرض به جسم، کرامت انسانی و اختیار انسان شود. افزون بر این، پذیرش بی‌قید و شرط استناد به حفظ نسل در توجیه مداخلات یوژنیک، این خطر را در پی دارد که ارزش و منزلت انسان بر اساس مطلوبیت ژنتیکی یا کارآمدی زیستی او ارزیابی شود؛ رویکردی که با مبانی انسان‌شناختی فقه امامیه ناسازگار است. در این چارچوب، انسان صرف‌نظر از ویژگی‌های زیستی خود، برخوردار از کرامت و اراده است و همین مبانی، در کنار سایر قواعد فقهی، در تعیین حدود مشروعیت مداخله در جسم و شئون زیستی او نقش دارند. از این رو، حتی اگر برخی مداخلات ژنتیکی از منظر علمی بتوانند به تحقق منافع عمومی کمک کنند، مشروعیت آن‌ها همچنان نیازمند انطباق با سایر اصول و قواعد فقهی خواهد بود.

بر این اساس، حفظ نسل و مصالح عمومی، هرچند در ارزیابی فقهی مداخلات ژنتیکی واجد اهمیت‌اند، به تنهایی برای اثبات مشروعیت مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری کفایت نمی‌کنند. استناد به این اهداف باید در چارچوب سایر اصول و قواعد فقهی، از جمله کرامت انسان، اختیار، منع اضرار، احترام به تمامیت جسمانی و محدودیت‌های شرعی مداخله در حقوق اشخاص صورت گیرد. بنابراین، مداخلات غیردرمانی با اهدافی همچون پیشگیری از جرم یا کنترل بزهکاری، به‌ویژه در صورتی که متضمن تعرض به تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا سایر حقوق بنیادین اشخاص باشند، با محدودیت‌های فقهی جدی مواجه خواهند بود و صرف کارآمدی علمی، احتمال تحقق منفعت اجتماعی یا کاهش خطر بزهکاری نمی‌تواند به تنهایی مبنای مشروعیت آن‌ها قرار گیرد.

مجموع مبانی پیش‌گفته نشان می‌دهد که ارزیابی فقهی مداخلات یوژنیک تابع هدف، ماهیت و آثار مداخله و میزان سازگاری آن با اصول و قواعد شرعی است. از این رو، پس از تبیین حدود فقهی این مداخلات، بررسی مشروعیت آن‌ها از منظر اصول بنیادین حقوق کیفری نیز ضرورت دارد؛ موضوعی که در بخش بعد مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

ارزیابی مداخلات یوژنیک از منظر اصول بنیادین حقوق کیفری

اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری؛ مانع انتساب خطر بر پایه ویژگی‌های ژنتیکی

اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری از اصول بنیادین حقوق کیفری است و بر اساس آن، مسئولیت کیفری باید بر رفتار و شرایط قابل انتساب به شخص استوار باشد و هیچ‌کس به سبب فعل دیگری مسئول شناخته نشود (Jafari, 2017). این اصل در حقوق کیفری ایران نیز به صراحت مورد شناسایی قانون‌گذار قرار گرفته است؛ به موجب ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، «مسئولیت کیفری، شخصی است». همچنین، مطابق ماده ۱۴۰ همین قانون، تحقق مسئولیت کیفری در حدود، قصاص و تعزیرات، اصولاً منوط به برخورداری فرد از عقل، بلوغ و اختیار در حین ارتکاب جرم است. از مجموع این مقررات می‌توان دریافت که در نظام کیفری ایران، مسئولیت کیفری بر انتساب شخصی رفتار مجرمانه و احراز شرایط قانونی مسئولیت استوار است و صرف برخورداری شخص از یک ویژگی یا استعداد زیستی، بدون تحقق رفتار مجرمانه و شرایط مسئولیت، نمی‌تواند جایگزین این الزامات شود.

بر این مبنا، صرف برخورداری از ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی، استعداد نسبت به برخی الگوهای رفتاری یا احتمال آماری ارتکاب جرم در آینده، بدون تحقق رفتار مجرمانه و احراز شرایط قانونی مسئولیت، به تنهایی برای انتساب مسئولیت کیفری کفایت نمی‌کند (Farahany &

(Coleman, 2006). از این رو، باید میان ارزیابی خطر یا مطالعه عوامل زیستی مؤثر بر رفتار از یک سو و احراز مسئولیت کیفری از سوی دیگر تفکیک کرد؛ زیرا ویژگی‌های زیستی و ژنتیکی ممکن است موضوع مطالعات جرم‌شناختی یا ارزیابی عوامل مؤثر بر رفتار قرار گیرند، اما نمی‌توانند جایگزین معیارهای قانونی تحقق و انتساب مسئولیت کیفری شوند (Erman, 2023).

اهمیت این اصل در ارزیابی مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری، زمانی آشکار می‌شود که یافته‌های ژنتیک رفتاری درباره نقش عوامل ژنتیکی در برخی رفتارهای ضداجتماعی، در ارزیابی خطر بزهکاری یا توجیه مداخلات پیشگیرانه مورد استناد قرار گیرند. هرچند پژوهش‌های ژنتیک رفتاری ممکن است از تأثیر برخی عوامل ژنتیکی در شکل‌گیری بعضی گرایش‌ها یا رفتارهای ضداجتماعی حکایت داشته باشند، این یافته‌ها به‌تنهایی مبنای انتساب مسئولیت کیفری یا توجیه مداخله کیفری نسبت به اشخاص نیستند (Baker et al., 2006). یافته‌های علمی درباره نقش عوامل زیستی و ژنتیکی در رفتار انسان باید در چارچوب معیارهای حقوقی مسئولیت ارزیابی شوند و نمی‌توان از وجود یک زمینه یا استعداد ژنتیکی، به تحقق مسئولیت کیفری شخص نتیجه گرفت (Farahany & Coleman, 2006). در غیر این صورت، معیار انتساب مسئولیت از رفتار قابل انتساب به شخص، به ویژگی‌هایی منتقل می‌شود که ممکن است خارج از اراده او باشند و چنین رویکردی، مبنای شخصی بودن مسئولیت کیفری را با چالش جدی مواجه می‌سازد.

نمونه‌ای قابل توجه از ورود یافته‌های ژنتیک رفتاری به فرایند کیفری را می‌توان در پرونده State v. Waldroup در ایالات متحده مشاهده کرد. در این پرونده، متهم به قتل دوست همسر جداشده خود و تلاش برای قتل همسرش متهم شده بود و دادگاه اجازه داد دفاع، در کنار سابقه بدرفتاری شدید دوران کودکی، به نتایج آزمایش ژنتیکی مبنی بر برخورداری متهم از گونه کم‌فعال ژن MAOA (MAOA-L) استناد کند. دفاع از این یافته برای تقویت استدلال مربوط به استعداد بیشتر متهم نسبت به پرخاشگری تکانشی استفاده کرد و هیئت منصفه در نهایت به‌جای قتل درجه اول، وی را در خصوص قتل ارتكابی به قتل عمد ارادی (voluntary manslaughter) محکوم کرد (McSwiggan et al., 2017). با این حال، از این نتیجه نمی‌توان رابطه‌ای قطعی میان ژنوتیپ MAOA-L و رفتار مجرمانه فرد استنباط کرد؛ زیرا حتی بررسی پرونده‌های کیفری مرتبط با این ژنوتیپ نیز نشان می‌دهد تعیین اثر آن بر رفتار یک متهم مشخص و میزان تأثیر مستقل چنین دلیلی بر تصمیم قضایی دشوار است (McSwiggan et al., 2017). اهمیت این رویه برای بحث حاضر در آن است که یافته ژنتیکی ممکن است در فرایند اثبات یا ارزیابی مسئولیت وارد شود، اما وجود استعداد یا افزایش آماری خطر رفتار پرخاشگرانه، به‌خودی‌خود نمی‌تواند جایگزین احراز رفتار، عنصر روانی و شرایط قانونی مسئولیت کیفری شخص شود.

از سوی دیگر، پذیرش مداخلات یوژنیک بر پایه استعدادهای ژنتیکی این خطر را در پی دارد که اشخاص نه بر اساس رفتاری که مرتکب شده‌اند، بلکه بر مبنای آنچه احتمال می‌رود در آینده انجام دهند، موضوع محدودیت یا مداخله قرار گیرند. چنین رویکردی، معیار ارزیابی را از احراز مسئولیت ناشی از رفتار ارتكابی به پیش‌بینی خطر رفتار آینده منتقل می‌کند. هرچند ویژگی‌های ژنتیکی ممکن است در مطالعه عوامل مؤثر بر رفتار یا ارزیابی‌های علمی مورد توجه قرار گیرند، صرف وجود چنین ویژگی‌هایی به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای انتساب مسئولیت کیفری یا اعمال ضمانت‌اجرای کیفری نسبت به شخص قرار گیرد (Beecher-Monas & Garcia-Rill, 2006).

بر این اساس، اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری را باید یکی از مهم‌ترین مبانی حقوقی در تحدید مشروعیت مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری دانست. در حقوق کیفری ایران نیز تصریح ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی به شخصی بودن مسئولیت کیفری، مانع از آن است که ویژگی زیستی یا ژنتیکی شخص به‌خودی‌خود جایگزین مبانی قانونی انتساب مسئولیت شود. تا زمانی که رفتار مجرمانه قابل انتساب به شخص

محقق نشده و شرایط قانونی مسئولیت کیفری احراز نگردیده باشد، صرف وجود یک ویژگی ژنتیکی، استعداد زیستی یا احتمال آماری ارتکاب جرم، به تنهایی نمی تواند مبنای انتساب مسئولیت کیفری یا اعمال واکنش کیفری قرار گیرد. بنابراین، چنانچه سیاست های جنایی مبتنی بر کنترل ژنتیکی بزهکاری، ویژگی های زیستی یا ارزیابی خطر آینده را مبنای مداخله نسبت به اشخاص قرار دهند، مشروعیت آنها باید با توجه به اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و الزامات ناشی از آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

اصل برائت؛ مانع مداخلات پیشگیرانه مبتنی بر خطر

اصل برائت یکی از تضمین های بنیادین عدالت کیفری است که بر اساس آن، هر شخص تا زمانی که مجرمیت وی مطابق قانون و از طریق دادرسی عادلانه اثبات نشده باشد، بی گناه فرض می شود (Summers, 2022). این اصل در نظام حقوقی ایران نیز به صراحت مورد شناسایی قرار گرفته است. اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می دارد که اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر آنکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد. همچنین، ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ضمن تصریح مجدد به اصل برائت، هرگونه اقدام محدودکننده، سلب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص را جز به حکم قانون، با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نمی داند و بر لزوم رعایت کرامت و حیثیت اشخاص در اعمال این اقدامات تأکید می کند. از این رو، در حقوق ایران نیز اصل برائت نه تنها مانع مجرم شناختن اشخاص پیش از اثبات قانونی جرم است، بلکه در ارزیابی اقداماتی که پیش از اثبات مجرمیت با محدودیت حقوق و آزادی های آنان همراه می شوند، واجد اهمیت اساسی است.

اصل برائت اقتضا دارد که پیش از اثبات قانونی مجرمیت، با شخص به عنوان مجرم رفتار نشود و بار اثبات اتهام بر عهده مقام تعقیب باقی بماند (Summers, 2022). بر این اساس، صرف احتمال وقوع جرم یا برخورداری از برخی ویژگی های زیستی و ژنتیکی، هرچند ممکن است در مطالعات جرم شناختی یا ارزیابی های مربوط به خطر مورد توجه قرار گیرد، نمی تواند جایگزین اثبات قانونی مجرمیت و احراز شرایط مسئولیت کیفری شود (Farahany & Coleman, 2006).

اهمیت اصل برائت در ارزیابی مداخلات یوژنیک با اهداف کیفری، در تمایز میان پیش بینی خطر بزهکاری و اثبات مجرمیت شخص آشکار می شود. در مداخلات مبتنی بر پیش بینی خطر، مبنای تصمیم گیری ممکن است نه ارتکاب جرم اثبات شده، بلکه ارزیابی احتمال رفتار مجرمانه در آینده بر پایه برخی عوامل فردی، از جمله ویژگی های زیستی یا ژنتیکی باشد. باین حال، چنین ارزیابی خطری را نمی توان معادل اثبات مجرمیت دانست؛ زیرا اصل برائت اقتضا دارد که شخص تا زمان اثبات قانونی مجرمیت، بی گناه فرض شود و صرف ارزیابی خطر یا احتمال ارتکاب جرم در آینده، جایگزین اثبات قانونی مجرمیت و مبنای انتساب مسئولیت کیفری به شخص نشود (Summers, 2022).

افزون بر این، پذیرش مداخلات یوژنیک بر پایه پیش بینی خطر می تواند مرز میان تدابیر پیشگیرانه و واکنش های کیفری را مخدوش سازد. هرچند پیشگیری از جرم از اهداف مهم سیاست جنایی است، گسترش تدابیر پیشگیرانه مبتنی بر خطر، به ویژه هنگامی که با محدودیت حقوق و آزادی های اشخاص همراه باشد، می تواند با تضمین های بنیادین عدالت کیفری تنش ایجاد کند (Ashworth & Zedner, 2014). این مسئله در نظام حقوقی ایران با توجه به ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری اهمیت بیشتری می یابد؛ زیرا اقدامات محدودکننده یا سلب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص، حتی در مراحل پیش از اثبات مجرمیت، نمی تواند خارج از حدود مقرر قانونی و تضمین های ناظر بر کرامت و حیثیت اشخاص اعمال شوند. در چنین وضعیتی، این خطر وجود دارد که جهت گیری نظام عدالت کیفری از واکنش به رفتار مجرمانه

اثبات شده به سوی کنترل پیشینی اشخاص بر پایه خطر پیش‌بینی شده متمایل شود. این مسئله در مداخلات مبتنی بر ویژگی‌های ژنتیکی اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا احتمال یا استعداد زیستی نسبت به یک رفتار، به‌خودی‌خود بیانگر ارتکاب جرم و اثبات مجرمیت شخص نیست. بر این اساس، اصل برائت را باید یکی از مهم‌ترین تضمین‌های حقوقی در تحدید مداخلات یوژنتیکی مبتنی بر پیش‌بینی خطر دانست. صرف وجود یک ویژگی ژنتیکی، احتمال آماری ارتکاب جرم یا ارزیابی خطر آینده را نمی‌توان به‌منزله اثبات مجرمیت یا تحقق مسئولیت کیفری تلقی کرد. در حقوق ایران نیز اصل ۳۷ قانون اساسی و ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری، چارچوب حقوقی روشنی برای حمایت از این اصل و تحدید اقدامات محدودکننده نسبت به اشخاص فراهم می‌آورند. ازاین‌رو، چنانچه سیاست‌های جنایی مبتنی بر مداخلات ژنتیکی، پیش‌بینی خطر را مبنای اعمال آثاری قرار دهند که ماهیت یا کارکرد کیفری دارند، مشروعیت آن‌ها باید با توجه به اصل برائت، الزامات قانونی حاکم بر محدودسازی حقوق اشخاص و تضمین‌های ناشی از آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

اصل قانونی بودن؛ محدودیت مداخلات کیفری بدون مبنای قانونی

اصل قانونی بودن جرم و مجازات از اصول بنیادین حقوق کیفری است و اقتضا دارد که هیچ‌کس به سبب رفتاری که در زمان ارتکاب، مطابق قانون جرم نبوده است، محکوم نشود و هیچ مجازاتی نیز جز بر اساس قانون اعمال نگردد (Summers, 2022). این اصل همچنین با الزامات دسترسی‌پذیری و قابلیت پیش‌بینی قانون کیفری پیوند دارد؛ به‌گونه‌ای که اشخاص بتوانند، در حدود متعارف، از مفاد قانون دریابند چه رفتاری موجب مسئولیت کیفری خواهد شد و چه پیامدهای کیفری ممکن است بر آن مترتب شود (Summers, 2022). اصل قانونی بودن در حقوق کیفری ایران نیز به‌صراحت مورد شناسایی قانون‌گذار قرار گرفته است. مطابق ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تنها رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل جرم محسوب می‌شود که قانون برای آن مجازات تعیین کرده باشد. همچنین، ماده ۱۲ همین قانون مقرر می‌دارد که حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آن‌ها باید از طریق دادگاه صالح، به موجب قانون و با رعایت شرایط و کیفیات مقرر در آن صورت گیرد. از مجموع این مقررات می‌توان دریافت که در نظام کیفری ایران، نه‌تنها جرم و مجازات، بلکه اعمال اقدامات تأمینی و تربیتی نیز نمی‌تواند خارج از چارچوب قانونی و بدون رعایت شرایط مقرر در قانون صورت گیرد. ازاین‌رو، چنانچه مداخلات یوژنتیکی در نظام عدالت کیفری واجد ماهیت مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی باشند، مبنا، قلمرو، شرایط و نحوه اعمال آن‌ها باید به‌نحو روشن در قانون تعیین شود و نمی‌توان صرف اهداف پیشگیرانه یا ارزیابی خطر آینده را جایگزین مبنای قانونی لازم برای چنین مداخلاتی دانست.

ضرورت‌های اجتماعی، حفظ نظم عمومی یا اهداف پیشگیرانه، به‌تنهایی نمی‌توانند جایگزین مبنای قانونی لازم برای اعمال واکنش‌ها و ضمانت‌اجراهای کیفری شوند. این امر در مورد مداخلات یوژنتیکی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا امکان علمی استفاده از فناوری‌های ژنتیکی یا مفید تلقی شدن آن‌ها برای پیشگیری از جرم، فی‌نفسه اختیار قانونی لازم برای مداخله کیفری در حقوق اشخاص ایجاد نمی‌کند. بنابراین، هرگاه یک مداخله ژنتیکی در قالب واکنش کیفری یا اقدام تأمینی و تربیتی اعمال شود، اصل قانونی بودن اقتضا دارد که اصل مداخله و نیز شرایط، حدود و نحوه اعمال آن از مبنای قانونی روشن، قابل‌دسترس و قابل پیش‌بینی برخوردار باشد (Summers, 2022). این الزام در حقوق ایران نیز با توجه به ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا حتی اهدافی همچون پیشگیری از جرم یا کنترل خطر نمی‌توانند به‌خودی‌خود مجوز اعمال اقدام تأمینی و تربیتی خارج از چارچوب مقرر قانونی باشند.

باین حال، حتی وضع مقررات قانونی در خصوص مداخلات یوژنیک و رعایت اصل قانونی بودن، که مستلزم تعیین حدود اعمال قدرت کیفری و وجود مبنای قانونی برای واکنش های کیفری است، این مداخلات را از لزوم رعایت سایر اصول و تضمین های بنیادین بی نیاز نمی سازد. از این رو، حتی اگر قانون گذار استفاده از برخی مداخلات ژنتیکی را در قالب مجازات، اقدام تأمینی و تربیتی یا سایر واکنش های کیفری پیش بینی کند، مشروعیت چنین مقرراتی همچنان باید با توجه به کرامت انسانی، تمامیت جسمانی، حقوق و آزادی های بنیادین اشخاص و الزامات حاکم بر اعمال قدرت کیفری ارزیابی شود (Andorno, 2009).

بر این اساس، اصل قانونی بودن را باید یکی از تضمین های اساسی در تحدید مداخلات یوژنیک در قلمرو حقوق کیفری دانست. در نظام حقوق کیفری ایران نیز مواد ۲ و ۱۲ قانون مجازات اسلامی، مبنای قانونی مهمی برای این ارزیابی فراهم می کنند. توسل به مداخلات ژنتیکی در قالب مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی، بدون وجود مبنای قانونی روشن و رعایت شرایط مقرر در قانون، با الزامات اصل قانونی بودن سازگار نخواهد بود. در عین حال، وجود چنین مبنایی صرفاً یکی از شرایط لازم برای ارزیابی مشروعیت مداخله است و نمی تواند به تنهایی تعرض به حقوق بنیادین اشخاص را توجیه کند؛ از این رو، مداخله مزبور باید علاوه بر اصل قانونی بودن، با سایر اصول و محدودیت های بنیادین حقوق کیفری، به ویژه اصول برائت، تناسب و ضرورت و الزامات مربوط به حمایت از تمامیت جسمانی اشخاص نیز سازگار باشد.

اصل تناسب و ضرورت؛ محدودیت مداخلات کیفری در تمامیت جسمانی اشخاص

اصل تناسب یکی از معیارهای مهم در تحدید اعمال قدرت کیفری دولت است و اقتضا دارد که مداخله در حقوق اشخاص با هدف مشروع مورد تعقیب تناسب داشته باشد. در ارزیابی تناسب، صرف مشروع بودن هدف برای توجیه مداخله کافی نیست، بلکه ماهیت و شدت مداخله، ضرورت آن و نسبت میان آثار محدودکننده اقدام و هدف مورد تعقیب نیز باید مورد توجه قرار گیرد (Summers, 2022). این معیار در سنجش تدابیر پیشگیرانه ای که با محدودیت حقوق و آزادی های اشخاص همراه اند نیز اهمیت دارد؛ به گونه ای که هرچه مداخله تعرض شدیدتری به حقوق بنیادین، تمامیت جسمانی یا حقوق باروری اشخاص وارد کند، توجیه آن مستلزم احراز دقیق تر ضرورت و تناسب و ارائه دلایل قوی تری برای مداخله خواهد بود (Summers, 2022).

اهمیت اصل تناسب و ضرورت در موضوع مداخلات یوژنیک زمانی آشکار می شود که فناوری ها یا اطلاعات ژنتیکی به عنوان ابزاری برای پیشگیری از جرم یا کنترل بزهکاری مورد استفاده قرار گیرند. در چنین فرضی، مداخله در تمامیت جسمانی یا حقوق باروری اشخاص می تواند تعرضی جدی به حقوق بنیادین آنان در پی داشته باشد (Andorno, 2009). از سوی دیگر، چنانچه مبنای چنین مداخله ای صرفاً ارزیابی احتمال بزهکاری یا پیش بینی خطر رفتار آینده بر پایه ویژگی های زیستی یا ژنتیکی باشد، ضرورت و تناسب آن نیازمند توجیهی به مراتب قوی تر خواهد بود (Summers, 2022). از این رو، هرگاه مبنای پیش بینی خطر از اعتبار و قطعیت علمی کافی برخوردار نباشد و مداخله نیز متضمن تعرض قابل توجه به حقوق و آزادی های بنیادین اشخاص باشد، چنین مداخله ای با اصول تناسب و ضرورت سازگار نبوده و از این حیث مشروعیت نخواهد داشت.

اصل ضرورت همچنین اقتضا دارد که پیش از توسل به مداخلات شدیدتر، امکان دستیابی به هدف مشروع از طریق تدابیر کمتر مداخله گر مورد ارزیابی قرار گیرد. در حوزه پیشگیری از جرم، چنانچه بتوان هدف مورد نظر را از طریق اقداماتی تحقق بخشید که تعرض کمتری به آزادی، تمامیت جسمانی یا حقوق باروری اشخاص وارد می کنند، ضرورت توسل به مداخله ژنتیکی شدیدتر با تردید مواجه خواهد شد.

بنابراین، توسل به مداخلات ژنتیکی تعرض‌آمیز، بدون احراز ضرورت و بدون بررسی امکان استفاده از تدابیر جایگزین کمتر مداخله‌گر، از منظر اصل ضرورت نیازمند توجیهی ویژه و قوی خواهد بود (Gerards, 2013).

بر این اساس، اصول تناسب و ضرورت را باید از مهم‌ترین معیارهای حقوق کیفری در تحدید مشروعیت مداخلات یوژنتیکی دانست. پیشگیری از جرم و حفظ امنیت عمومی، با وجود اهمیت آن‌ها در نظام عدالت کیفری، نمی‌توانند توسل به هر نوع مداخله‌ای را توجیه کنند. هرگاه مداخله‌ای در تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا سایر حقوق بنیادین اشخاص صورت گیرد، مشروعیت آن مستلزم احراز ضرورت مداخله، تناسب میان شدت اقدام و هدف مورد تعقیب و بررسی امکان استفاده از تدابیر جایگزین کمتر مداخله‌گر است. ازاین‌رو، مداخلات یوژنتیکی مبتنی بر پیش‌بینی خطر، به‌ویژه هنگامی که بر احتمالات آماری یا ویژگی‌های زیستی و ژنتیکی غیرقطعی استوار باشند و در عین حال تعرض شدیدی به حقوق اشخاص ایجاد کنند، از منظر اصول تناسب و ضرورت با محدودیت‌های جدی در توجیه حقوقی مواجه خواهند بود.

نتیجه‌گیری

پیشرفت فناوری‌های ژنتیکی و گسترش امکان شناخت و مداخله در ویژگی‌های زیستی انسان، پرسش‌های تازه‌ای را درباره حدود مشروعیت بهره‌گیری از این فناوری‌ها در نظام عدالت کیفری مطرح ساخته است. یکی از مهم‌ترین این پرسش‌ها، امکان توسل به مداخلات یوژنتیکی با هدف پیشگیری از جرم، کنترل بزهکاری یا کاهش انتقال ویژگی‌های ژنتیکی مفروض مرتبط با رفتارهای مجرمانه است. پژوهش حاضر با تمرکز بر این مسئله، حدود مشروعیت این‌گونه مداخلات را از منظر فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق کیفری مورد بررسی قرار داد. بررسی مبانی فقهی نشان داد که نمی‌توان از صرف ژنتیکی بودن یک مداخله، حکم واحدی درباره مشروعیت یا عدم مشروعیت آن ارائه کرد. مداخلات ژنتیکی درمان‌محور، در صورت برخورداری از غرض درمانی معتبر و رعایت موازین شرعی، رضایت معتبر و عدم ورود ضرر ناموجه، اصولاً قابلیت توجیه فقهی دارند؛ بااین‌حال، این قابلیت توجیه را نمی‌توان به مداخلات غیردرمانی و به‌ویژه مداخلات یوژنتیکی با اهداف کیفری تسری داد. در این دسته از مداخلات، اصول و مبانی‌ای همچون کرامت انسانی، اختیار و مسئولیت فردی، قاعده لاضرر، حدود اختیار انسان نسبت به نفس و بدن و ملاحظات مربوط به حفظ نسل و مصالح عمومی اقتضا می‌کنند که صرف وجود ویژگی زیستی یا ژنتیکی، استعداد نسبت به برخی رفتارها یا احتمال خطر آینده، به‌تنهایی مبنای کافی برای مداخله در تمامیت جسمانی، حقوق باروری یا سایر حقوق بنیادین اشخاص تلقی نشود. همچنین، استناد به مصلحت عمومی یا پیشگیری از جرم، بدون رعایت سایر موازین شرعی، برای توجیه چنین مداخلاتی کفایت نمی‌کند.

از منظر حقوق کیفری نیز، اصول شخصی بودن مسئولیت کیفری، براءت، قانونی بودن و تناسب و ضرورت، محدودیت‌های اساسی بر بهره‌گیری از مداخلات یوژنتیکی در قلمرو عدالت کیفری تحمیل می‌کنند. ویژگی زیستی یا ژنتیکی و ارزیابی آماری خطر، هرچند ممکن است در مطالعات علمی و جرم‌شناختی مورد توجه قرار گیرند، به‌خودی‌خود معادل ارتکاب جرم، اثبات مجرمیت یا تحقق مسئولیت کیفری نیستند. همچنین، هرگاه مداخله ژنتیکی در قالب واکنش یا ضمانت‌اجرای کیفری اعمال شود، وجود مبنای قانونی روشن و قابل پیش‌بینی ضروری است؛ بااین‌حال، قانونی بودن نیز به‌تنهایی برای اثبات مشروعیت مداخله کفایت نمی‌کند و شدت مداخله، ضرورت آن، تناسب با هدف مورد تعقیب و امکان استفاده از تدابیر جایگزین کمتر مداخله‌گر نیز باید مورد ارزیابی قرار گیرد.

بر این اساس، یافته اصلی پژوهش آن است که مشروعیت مداخلات ژنتیکی را باید بر پایه هدف، ماهیت، شیوه و آثار هر مداخله ارزیابی کرد و مشروعیت مشروط مداخلات ژنتیکی درمان‌محور، مجوزی عام برای استفاده از فناوری‌های ژنتیکی در راستای اهداف یوژنتیکی یا سیاست

جنایی ایجاد نمی‌کند. به‌ویژه، هرگاه ویژگی‌های زیستی یا ژنتیکی اشخاص مبنای پیش‌بینی بزه‌کاری، طبقه‌بندی افراد، محدودسازی حقوق یا مداخله در تمامیت جسمانی و حقوق باروری آنان قرار گیرد، صرف استناد به پیشگیری از جرم، امنیت عمومی، منافع اجتماعی یا کارآمدی احتمالی فناوری برای اثبات مشروعیت چنین مداخله‌ای کافی نیست. این مداخلات تنها در صورتی مشروع‌اند که از توجیه مستقل برخوردار بوده و با مجموعه الزامات فقهی و اصول بنیادین حقوق کیفری سازگار باشند. در مقابل، هرگاه مبنای پیش‌بینی خطر از اعتبار و قطعیت علمی کافی برخوردار نباشد یا مداخله متضمن تعرض ناموجه به حقوق و آزادی‌های بنیادین اشخاص باشد، چنین مداخله‌ای با اصول ضرورت و تناسب سازگار نبوده و مشروعیت نخواهد داشت.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Rapid advances in genetics, genomics, and biotechnology have significantly expanded the capacity to identify, predict, and modify human biological characteristics, thereby creating new possibilities in medicine, disease prevention, and personalized health care while simultaneously raising complex legal and ethical questions about the permissible limits of intervention in the human body and genome. Within this broader technological transformation, the possible use of genetic knowledge and genetic interventions for criminal justice purposes presents a particularly sensitive problem because it potentially shifts genetic technologies from therapeutic contexts into areas of crime prevention, behavioral prediction, risk assessment, and state control. Historically, eugenics developed as a set of ideas and policies aimed at influencing the hereditary characteristics of human populations by encouraging traits considered desirable and discouraging or eliminating those regarded as undesirable. Galton's early formulation of eugenics was based on the assumption that not only physical but also intellectual and behavioral characteristics could be transmitted through heredity and that reproduction could therefore be directed to improve future generations (Galton, 1907). This logic subsequently informed both positive and negative eugenic programs, with negative eugenics becoming associated with coercive reproductive restrictions and involuntary sterilization (Kevles, 1985). The history of such interventions demonstrates that scientific claims about heredity can become intertwined with normative judgments about human worth and can provide a rationale for coercive state measures. The experience of compulsory sterilization in the United States, particularly the legal history surrounding *Buck v. Bell*, illustrates how biological classification can move from scientific discourse into legally enforceable restrictions on bodily integrity and reproductive autonomy (Lombardo, 2008). Contemporary developments differ substantially in technological form, but the underlying concern remains relevant whenever biological or genetic characteristics are used to classify individuals, predict undesirable conduct, or justify restrictive interventions. Modern discussions of liberal eugenics and genetic enhancement have further shown that eugenic logic is not confined to twentieth-century state programs but can also reappear through new reproductive and genetic technologies aimed at selecting or modifying human traits (Agar,

2004). Accordingly, the central problem addressed in this study is whether eugenic or eugenically oriented genetic interventions can legitimately be employed within the criminal justice system for purposes such as preventing crime, controlling offending, or reducing the transmission of presumed genetic predispositions associated with criminal behavior.

A necessary starting point for evaluating this problem is the distinction between therapeutic genetic interventions and non-therapeutic or eugenic interventions. Therapeutic genetic interventions are primarily directed toward treating disease, preventing hereditary disorders, reducing suffering, or preserving the health of the individual. Their legitimacy is therefore linked to a recognizable therapeutic purpose, informed consent, a favorable balance between benefits and harms, and respect for the patient's welfare and bodily integrity. From the perspective of Islamic bioethics and Imamiyyah jurisprudence, genetic intervention is not prohibited merely because it alters biological or genetic structures; rather, therapeutic interventions may be regarded as permissible when they pursue a rational and legitimate medical benefit, comply with relevant religious norms, and do not impose disproportionate or unjustified harm (Al-Bar & Chamsi-Pasha, 2015). Recent jurisprudential analysis similarly indicates that human genome manipulation may be conditionally legitimate where the intervention serves a valid therapeutic objective and satisfies relevant ethical and legal requirements (Ghanbarpour, 2024). This conditional permissibility, however, cannot automatically be extended to non-therapeutic interventions whose primary objective is not the health of the individual but the pursuit of broader social, behavioral, or criminal policy goals. The distinction is crucial because the same genetic technology may have fundamentally different legal and ethical implications depending on why and how it is used. A genetic procedure designed to prevent a serious hereditary disorder differs conceptually and normatively from a procedure imposed to reduce a presumed predisposition to aggression, impulsivity, or future offending. Scholarship on genetics and justice has emphasized that genetic technologies raise distributive, autonomy, equality, and responsibility concerns precisely because interventions in human traits cannot be evaluated solely by technological feasibility (Buchanan et al., 2000). Similarly, contemporary eugenic interventions cannot be identified merely by the presence of a genetic technique; rather, their eugenic character depends on whether biological or hereditary characteristics are normatively classified as desirable or undesirable and whether such classifications become the basis for selection, exclusion, reproductive restriction, or bodily intervention. Consequently, the legitimacy of genetic interventions in criminal justice requires an independent assessment rather than an analogy with their therapeutic use.

Within Imamiyyah jurisprudence, the assessment of eugenic interventions is shaped by several foundational principles, particularly human dignity, free will, personal responsibility, the prohibition of harm, and respect for bodily integrity. Human dignity constitutes a central normative basis for rejecting policies that reduce individuals to biological characteristics or assess their worth according to genetic desirability, social utility, or predicted behavioral risk. Islamic bioethical reasoning places significant emphasis on the dignity of the human person, moral responsibility, justice, and the prohibition of unjustified harm (Sachedina, 2007). The modern bioethical principle of human dignity likewise operates as a normative limitation on the instrumentalization of the person and rejects the idea that human value can be made conditional upon biological capacity, health, intelligence, or genetic quality (Andorno, 2009). This concern becomes especially important in criminal justice, where individuals may be exposed to stigmatization, classification, or coercive intervention based on purported biological predispositions. The history of eugenic practices also demonstrates how classifications of dependency, disability, deviance, and presumed biological

inferiority can become linked with coercive social control (Appleman, 2018). Imamiyyah jurisprudence further emphasizes human agency and moral choice as foundations of responsibility. Even where biological, hereditary, psychological, or environmental factors influence behavior, they do not necessarily eliminate human volition or transform predisposition into predetermined conduct. Contemporary jurisprudential studies on genetic interventions similarly distinguish the recognition of biological influence from deterministic conclusions that deny human dignity or agency (Mortazavi-Rad et al., 2020). This distinction is particularly relevant in relation to behavioral genetics. Research has examined the heritability of certain antisocial or aggressive traits, but such findings concern probabilistic influences rather than direct or inevitable causation (Baker et al., 2006). Accordingly, from an Imamiyyah perspective, genetic predisposition cannot replace personal agency as the basis of moral or legal responsibility and cannot independently justify restrictions on bodily integrity, reproductive rights, or other fundamental interests.

The jurisprudential rule prohibiting harm provides an additional limitation on the legitimacy of eugenic interventions, especially where the state seeks to justify coercive measures by reference to predicted social harm or future criminality. Under the rule of no harm, legal authority cannot legitimately validate measures that impose unjustified or disproportionate harm upon individuals, and the exercise of rights or public powers cannot serve as a basis for inflicting impermissible injury (Mohaghegh Damad, 2003). This principle has particular relevance in contemporary biomedical contexts because genetic interventions may generate physical, psychological, reproductive, and social consequences that extend beyond ordinary medical risk. Jurisprudential discussions concerning genetic abnormalities and medical interventions have likewise treated prevention of harm as an important criterion in balancing individual and public interests (Mousavi Rokni & Mousavi Rokni, 2014). The problem becomes more acute when interventions are based not on an existing disease or actual injury but on statistical predictions of future criminal conduct. Behavioral genetics has generated debate about the potential use of genetic information in risk assessment and prediction, yet such uses remain ethically and legally controversial because genetic findings usually identify correlations or increased probabilities rather than certainties (Berryessa & Cho, 2013). Accordingly, an intervention that directly limits bodily integrity or reproductive freedom on the basis of a probabilistic future risk creates a significant asymmetry between certain present interference and uncertain future harm. The same reasoning applies to the jurisprudential question of control over one's own body. Classical discussions of dominion over the self do not support an unlimited authority to dispose of the human body in the same manner as property, and the extension of property-based dominion to bodily integrity requires independent justification (Hakim, 1971). Islamic perspectives on the body likewise reject a simple proprietary conception of bodily ownership and emphasize moral and religious limitations upon bodily intervention (Aramesh, 2009). Consequently, neither individual consent nor asserted public interest automatically legitimizes coercive genetic interventions. Where the state intervenes in reproductive capacity, biological integrity, or genetic characteristics for preventive criminal justice purposes, such measures require a specific and compelling justification compatible with dignity, absence of harm, and respect for bodily integrity.

The limits identified in Imamiyyah jurisprudence are reinforced by fundamental principles of criminal law, particularly personal criminal responsibility, the presumption of innocence, legality, proportionality, and necessity. The principle of personal criminal responsibility requires that criminal liability be based on conduct attributable to the individual and on legally recognized conditions of responsibility rather than on status, heredity, or group characteristics (Jafari, 2017).

Genetic predispositions, biological traits, or statistical probabilities of offending therefore cannot substitute for the legally required elements of criminal liability. Modern scholarship on genetics and criminal responsibility similarly cautions against treating genetic characteristics as direct evidence of guilt or as substitutes for the assessment of conduct, intent, and individual responsibility (Farahany & Coleman, 2006). Criminal responsibility remains a legal and normative judgment rather than a purely biological determination (Erman, 2023). The forensic use of behavioral genetics illustrates the complexity of this issue. Evidence concerning the low-activity MAOA genotype has been introduced in criminal proceedings as part of arguments concerning aggression and diminished responsibility, yet studies of such cases show that it remains difficult to isolate the independent effect of genetic evidence on individual behavior or judicial outcomes (McSwiggan et al., 2017). Genetic prediction therefore cannot justify treating individuals as offenders before criminal conduct has occurred. This conclusion is further supported by the presumption of innocence, which protects persons from being treated as criminally culpable before guilt has been established according to law. Preventive justice literature has shown that risk-based interventions can blur the boundary between prevention and punishment, particularly when restrictive measures are imposed on individuals because of anticipated rather than completed wrongdoing (Ashworth & Zedner, 2014). The same concern applies to legality: even if genetic intervention were regarded as a preventive or security measure, any criminal or quasi-criminal consequence must rest on a clear legal basis and satisfy standards of foreseeability and legal certainty. In addition, proportionality and necessity require that the severity of any state intervention be justified in relation to a legitimate objective and that less restrictive alternatives be considered before intrusive measures are adopted (Summers, 2022). The necessity test further requires authorities to demonstrate that a more rights-restrictive measure is genuinely required and that the relevant objective cannot reasonably be achieved through less intrusive means (Gerards, 2013). These principles collectively impose substantial barriers to coercive genetic interventions based solely on predicted risk, genetic predisposition, or presumed biological dangerousness.

The study therefore concludes that the legitimacy of genetic interventions cannot be determined solely by their scientific feasibility, predictive potential, or possible contribution to crime prevention. Therapeutic genetic interventions and eugenic interventions belong to different normative categories because they pursue different objectives, affect individual rights in different ways, and require distinct legal and jurisprudential justifications. Therapeutic interventions may be conditionally permissible when they serve a legitimate medical purpose, respect informed consent, avoid unjustified harm, and comply with relevant religious and legal requirements. By contrast, non-therapeutic genetic interventions undertaken for criminal justice purposes cannot derive legitimacy merely from claims of public safety, crime prevention, social welfare, or technological effectiveness. Biological traits and genetic predispositions cannot be treated as substitutes for voluntary conduct, criminal culpability, or legally established responsibility, nor can statistical assessments of future risk justify invasive interference with bodily integrity, reproductive rights, or other fundamental liberties. Any attempt to incorporate genetic technologies into criminal policy must therefore be assessed through a cumulative framework combining the jurisprudential requirements of human dignity, individual agency, prohibition of harm, bodily integrity, and limits on public interest with the criminal law principles of personal responsibility, presumption of innocence, legality, proportionality, and necessity. Where genetic information is used merely as one limited source of scientific knowledge, its use may remain compatible with these principles; however, where it becomes the basis for classification, coercive intervention, reproductive restriction, or preventive

control, the threshold for justification must be exceptionally strict. The central finding of this study is thus that conditional legitimacy in the therapeutic sphere does not create a general authorization for eugenic criminal policy, and any intervention that imposes serious restrictions on fundamental rights on the basis of uncertain genetic predictions, presumed future dangerousness, or non-therapeutic objectives lacks sufficient justification unless it can independently satisfy the combined requirements of Imamiyyah jurisprudence and the fundamental principles of criminal law.

References

- Agar, N. (2004). *Liberal Eugenics: In Defence of Human Enhancement*. Blackwell Publishing. <https://doi.org/10.1002/9780470775004>
- Al-Bar, M. A., & Chamsi-Pasha, H. (2015). *Contemporary Bioethics: Islamic Perspective*. Springer.
- Al-Majmaei, T. H. A. (2022). The Relationship of Preserving Progeny to the Objectives of Sharia. *International journal of humanities and social sciences*(34), 51-66.
- Andorno, R. (2009). Human Dignity and Human Rights as a Common Ground for a Global Bioethics. *The Journal of Medicine and Philosophy*, 34(3), 223-240.
- Appleman, L. I. (2018). Deviancy, Dependency, and Disability: The Forgotten History of Eugenics and Mass Incarceration. *Duke Law Journal*, 68(3), 417-479.
- Aramesh, K. (2009). The Ownership of Human Body: An Islamic Perspective. *Journal of Medical Ethics and History of Medicine*, 2, 4.
- Ashworth, A., & Zedner, L. (2014). *Preventive Justice*. Oxford University Press.
- Baker, L. A., Bezdjian, S., & Raine, A. (2006). Behavioral Genetics: The Science of Antisocial Behavior. *Law and Contemporary Problems*, 69(1-2), 7-46.
- Beecher-Monas, E., & Garcia-Rill, E. (2006). Genetic Predictions of Future Dangerousness: Is There a Blueprint for Violence? *Law and Contemporary Problems*, 69(1-2), 301-341.
- Berryessa, C. M., & Cho, M. K. (2013). Ethical, Legal, Social, and Policy Implications of Behavioral Genetics. *Annual Review of Genomics and Human Genetics*, 14, 515-534.
- Buchanan, A., Brock, D. W., Daniels, N., & Wikler, D. (2000). *From Chance to Choice: Genetics and Justice*. Cambridge University Press.
- Eftekhari, A. (2013). Genealogy of the Rule of Expediency in Shiite Political Jurisprudence. *Transcendent Politics*, 1(1), 79-96.
- Erman, R. B. (2023). Perspective Chapter: Criminal Responsibility. In S. Güney (Ed.), *Criminal Behavior: The Underlyings, and Contemporary Applications* (pp. 169-183). IntechOpen.
- Farahany, N. A., & Coleman, J. E., Jr. (2006). Genetics and Responsibility: To Know the Criminal from the Crime. *Law and Contemporary Problems*, 69(1-2), 115-164.
- Galton, F. (1907). *Inquiries into Human Faculty and Its Development*. J. M. Dent & Co.
- Gerards, J. (2013). How to Improve the Necessity Test of the European Court of Human Rights. *International Journal of Constitutional Law*, 11(2), 466-490.
- Ghanbarpour, B. (2024). Conditional Legitimacy in Human Genome Manipulation. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 16(35), 87-112. <https://doi.org/10.22075/feqh.2023.28771.3420>
- Hakim, S. M. T. (1971). *Mustamsak al-Urwa al-Wuthqa* (3rd ed., Vol. 10). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Jafari, M. (2017). Rethinking the Concept of Criminal Liability for the Act of Another. *Criminal Law Research Quarterly*, 6(20), 173-200.
- Katz, J., & Abel, C. F. (1984). The Medicalization of Repression: Eugenics and Crime. *Contemporary Crises*, 8(3), 227-241.
- Kevles, D. J. (1985). *In the Name of Eugenics: Genetics and the Uses of Human Heredity*. Alfred A. Knopf.
- Lombardo, P. A. (2008). *Three Generations, No Imbeciles: Eugenics, the Supreme Court, and Buck v. Bell*. Johns Hopkins University Press.
- McSwiggan, S., Elger, B., & Appelbaum, P. S. (2017). The Forensic Use of Behavioral Genetics in Criminal Proceedings: Case of the MAOA-L Genotype. *International journal of law and psychiatry*, 50, 17-23. <https://doi.org/10.1016/j.jlpl.2016.09.005>
- Mohaghegh Damad, S. M. (2003). *Rules of Jurisprudence: Civil Section* (Vol. 1). Center for the Publication of Islamic Sciences.
- Mortazavi-Rad, S. H., Raei-Dehghi, M., Abbasian, R., & Nikyar, H. (2020). A Reflection on the Approach of Imami Jurists with Emphasis on the Arguments of Opponents of Genetic Interventions. *Jurisprudential Foundations of Islamic Law*, 13(25), 287-312.
- Mousavi Rokni, F. S., & Mousavi Rokni, S. M. H. (2014). The Right to Life of an Abnormal Fetus from the Perspective of Human Ethics and Public Interest. *Medical Law*, 8(31), 71-114.

- Sachedina, A. (2007). The Search for Islamic Bioethics Principles. In R. E. Ashcroft, A. Dawson, H. Draper, & J. R. McMillan (Eds.), *Principles of Health Care Ethics* (2nd ed., pp. 117-125). John Wiley & Sons.
- Siyam, J., & Zanki, N. a.-D. (2018). The Objective of Preserving Progeny and Its Impact on the Juristic Characterization of Medical Developments in Islamic Jurisprudence: Applied Models. *University of Sharjah Journal of Sharia and Islamic Studies*, 15(2), 62-96.
- Summers, S. J. (2022). *Sentencing and Human Rights: The Limits on Punishment*. Oxford University Press.
- Tabatabaei, S. M. H. (1984a). *Translation of Tafsir al-Mizan* (Vol. 13). Allameh Tabatabaei Scientific and Intellectual Foundation; Raja Cultural Publishing Center; Amir Kabir Publications.
- Tabatabaei, S. M. H. (1984b). *Translation of Tafsir al-Mizan* (Vol. 20). Islamic Publications Office.